

مَثَل جشن عروسی

¹و عیسی توجّه نموده، باز به مَثَلها ایشان را خطاب کرده، گفت: ²ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد. ³و غلامان خود را فرستاد تا دعوتشدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند. ⁴باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: دعوتشدگان را بگویند که: اینک، خوان خود را حاضر ساخته‌ام و گاو و پروارهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید. ⁵ولی ایشان بی‌اعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت. ⁶و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند. ⁷پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت. ⁸آنگاه غلامان خود را فرمود: عروسی حاضر است؛ لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند. ⁹الآن به شوارع عامّه بروید و هر که را بیایید به عروسی بطلبید. ¹⁰پس آن غلامان به سر راه‌ها رفته، نیک و بد هر که را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت. ¹¹آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد. ¹²بدو گفت: ای عزیز، چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟ او خاموش شد. ¹³آنگاه پادشاه خدامان خود را فرمود: این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد. ¹⁴زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.

مالیات به قیصر

¹⁵پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند. ¹⁶و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند: استاد، می‌دانیم که صادق هستی و طریق خدا را بهراستی تعلیم می‌نمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی‌نگری. ¹⁷پس به ما بگو رأی تو چیست: آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟ ¹⁸عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: ای رباکاران، چرا مرا تجربه می‌کنید؟ ¹⁹سگّه جزیه را به من بنمایید. ایشان دیناری نزد وی آوردند. ²⁰بدیشان گفت: این صورت و رقم از

¹And Jesus answered and spake unto them again by parables, and said, ²The kingdom of heaven is like unto a certain king, which made a marriage for his son, ³And sent forth his servants to call them that were bidden to the wedding: and they would not come. ⁴Again, he sent forth other servants, saying, Tell them which are bidden, Behold, I have prepared my dinner: my oxen and my fatlings are killed, and all things are ready: come unto the marriage. ⁵But they made light of it, and went their ways, one to his farm, another to his merchandise: ⁶And the remnant took his servants, and entreated them spitefully, and slew them. ⁷But when the king heard thereof, he was wroth: and he sent forth his armies, and destroyed those murderers, and burned up their city. ⁸Then saith he to his servants, The wedding is ready, but they which were bidden were not worthy. ⁹Go ye therefore into the highways, and as many as ye shall find, bid to the marriage. ¹⁰So those servants went out into the highways, and gathered together all as many as they found, both bad and good: and the wedding was furnished with guests. ¹¹And when the king came in to see the guests, he saw there a man which had not on a wedding garment: ¹²And he saith unto him, Friend, how camest thou in hither not having a wedding garment? And he was speechless. ¹³Then said the king to the servants, Bind him hand and foot, and take him away, and cast him into outer darkness; there shall be weeping and gnashing of teeth. ¹⁴For many are called, but few are chosen. ¹⁵Then went the

Pharisees, and took counsel how they might entangle him in his talk.¹⁶ And they sent out unto him their disciples with the Herodians, saying, Master, we know that thou art true, and teachest the way of God in truth, neither carest thou for any man: for thou regardest not the person of men.¹⁷ Tell us therefore, What thinkest thou? Is it lawful to give tribute unto Caesar, or not?¹⁸ But Jesus perceived their wickedness, and said, Why tempt ye me, ye hypocrites?¹⁹ Shew me the tribute money. And they brought unto him a penny.²⁰ And he saith unto them, Whose is this image and superscription?²¹ They say unto him, Caesar's. Then saith he unto them, Render therefore unto Caesar the things which are Caesar's; and unto God the things that are God's.²² When they had heard these words, they marvelled, and left him, and went their way.²³ The same day came to him the Sadducees, which say that there is no resurrection, and asked him,²⁴ Saying, Master, Moses said, If a man die, having no children, his brother shall marry his wife, and raise up seed unto his brother.²⁵ Now there were with us seven brethren: and the first, when he had married a wife, deceased, and, having no issue, left his wife unto his brother:²⁶ Likewise the second also, and the third, unto the seventh.²⁷ And last of all the woman died also.²⁸ Therefore in the resurrection whose wife shall she be of the seven? for they all had her.²⁹ Jesus answered and said unto them, Ye do err, not knowing the scriptures, nor the power of God.³⁰ For in the resurrection they neither marry, nor are given in marriage,

آن کیست؟²¹ بدو گفتند: از آن قیصر. بدیشان گفت: مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا! چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را واگذارده، برفتند.

قیام مردگان

²³ و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سؤال نموده،²⁴ گفتند: ای استاد، موسی گفت: اگر کسی بی‌اولاد بمیرد، می‌باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.²⁵ باری در میان ما هفت برادر بودند که اوّل زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.²⁶ و همچنین دّوّمین و سوّمین تا هفتمین.²⁷ و آخر از همه آن زن نیز مرد.²⁸ پس او در قیامت، زن کدام یک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟²⁹ عیسی در جواب ایشان گفت: گمراه هستید از این رو که کتاب و قوّت خدا را در نیافته‌اید،³⁰ زیرا که در قیامت، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند.³¹ اما درباره قیامت مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است:³² من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.³³ و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیر شدند.

حکم اعظم

³⁴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.³⁵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سؤال کرده، گفت: ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟³⁷ عیسی وی را گفت: اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما.³⁸ این است حکم اوّل و اعظم.³⁹ و دوّم مثل آن است: یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما.⁴⁰ بدین دو حکم، تمام تورات و صُحُف انبیا متعلق است.

عیسی خداوند داود

⁴¹ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،⁴² گفت: درباره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟ بدو گفتند: پسر داود.⁴³ ایشان را گفت، پس چگونه داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟

but are as the angels of God in heaven.³¹ But as touching the resurrection of the dead, have ye not read that which was spoken unto you by God, saying,³² I am the God of Abraham, and the God of Isaac, and the God of Jacob? God is not the God of the dead, but of the living.³³ And when the multitude heard this, they were astonished at his doctrine.³⁴ But when the Pharisees had heard that he had put the Sadducees to silence, they were gathered together.³⁵ Then one of them, which was a lawyer, asked him a question, tempting him, and saying,³⁶ Master, which is the great commandment in the law?³⁷ Jesus said unto him, Thou shalt love the Lord thy God with all thy heart, and with all thy soul, and with all thy mind.³⁸ This is the first and great commandment.³⁹ And the second is like unto it, Thou shalt love thy neighbour as thyself.⁴⁰ On these two commandments hang all the law and the prophets.⁴¹ While the Pharisees were gathered together, Jesus asked them,⁴² Saying, What think ye of Christ? whose son is he? They say unto him, The Son of David.⁴³ He saith unto them, How then doth David in spirit call him Lord, saying,⁴⁴ The LORD said unto my Lord, Sit thou on my right hand, till I make thine enemies thy footstool?⁴⁵ If David then call him Lord, how is he his son?⁴⁶ And no man was able to answer him a word, neither durst any man from that day forth ask him any more questions.

چنانکه می‌گوید:⁴⁴ خداوند به خداوند من گفت: به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم.⁴⁵ پس هرگاه‌داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟⁴⁶ و هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سؤال کردن از او نمود.